

خودشناسی

دوره نوزدهم - جلسه ۳۵

استاد حسین نوروزی

(۲۶ دی ۱۳۸۴)

*** ویراستاری - مرحله ۳ از ۵

سؤال فرمودند که: «رابطه حیا با دین چیست؟» در روایت داریم که: «من لاهیا له لا دین له» حیا محصول عقل است. کسی که عقل دارد، حیا دارد. یعنی کسی که می‌فهمد، درک می‌کند، شعور دارد، جایگاه واقعی خود را می‌شناسد، جایگاه واقعی هر چیزی را می‌داند، واقف است؛ به این شخص عاقل می‌گوییم. عقل و شعور دارد. کسی که عقل داشته باشد، حیا هم دارد یعنی حریم دیگران را حفظ می‌کند و به آن تجاوز نمی‌کند، پا را از گلیم خود درازتر نمی‌کند، پرو نیست، بی‌حیایی نمی‌کند، حد خود را می‌شناسد. همه این مسائل، محصول چیست؟ محصول عقل است که بفهمد. «رحم الله امرء عرف قدره» اگر اندازه خود را شناخت، در مقایسه با دیگران پا را از گلیم خود فراتر نمی‌گذارد، در نتیجه حریم دیگران را نمی‌شکند؛ تعدی، پرویی و بی‌حیایی نمی‌کند. از طرفی هم داریم که: «من لا عقل له لا دین له!»

از امام صادق علیه الصلاة والسلام در کتاب کافی آمده است که: «من کان عاقلاً کان له الدین و من کان له دین دخل الجنة.» کسی که عقل دارد، دین دارد؛ دین محصول عقل است البته دین واقعی و گرنه دین احساسی که عقل نمی‌خواهد؛ اسمش هم دین نیست بلکه علاقه به دین و عرق دینی است. کسی که براساس احساسات عمل می‌کند، احساسات دینی دارد. احساس، عشق و علاقه دارد که دین داشته باشد؛ به متدینین علاقه دارد. در حدیثی در کتاب اصول کافی آمده است که: «کُنْ عَالِماً أَوْ مُتَعَلِّماً أَوْ مُسْتَمِعاً أَوْ مُحِبّاً لَهُمْ» عالم باش. یعنی عالم به دین و حقایق و معارف آن باش. کسی که دین دارد و متدین است یا باید متعلم باشد یا در مسیر تعلیم باشد که به حقیقت دین برسد یا اگر هیچ یک از این‌ها نبود، نه عالم بود و نه متعلم، لااقل محب باشد.

متدینین، عالمان، متعلمین و کسانی را که در مسیر تعلیم دین هستند دوست داشته باش. «ولا تکن الرابع، فتهلک.» از قسم چهارم نباش که هلاک می‌شوی. در یک روایت دیگر دارد که: «ولا تکن الخامس، فتهلک» تا پنج مورد را می‌شمارد.

کسانی که صرفاً عرق دینی دارند، فهم، شعور و معرفت دینی ندارند؛ در دین فقیه نیستند، دوست دارند که دین داشته باشند و متدین باشند اما دین داشتن احتیاج به معرفت دارد؛ «من کان عاقلاً کان له دین» کسی که عقل دارد، دین دارد یعنی پشتوانه دین فهم، شعور و معرفت است. «من لا حیاء له لا دین له» کسی که حیا ندارد، دین ندارد. چرا دین ندارد؟ به خاطر این که کسی که حیا ندارد، عقل ندارد. قبل از این که بی حیا شود، بی عقل بوده است. همین الان اگر کسی در مجلس ما وارد شود، نفهمد که این جا چه مجلسی است و بنا بر چیست؛ نمی داند این جا قرار است چکار کنند، گوینده کیست؟ شنونده کیست؟ جریان چیست؟ مثل بعضی ها که وارد مجالس می شوند؛ وسط مجلس در حالی که سخنران سخنرانی می کند، می گوید: «سلام علیکم!» هزار نفر هم پای منبر نشسته اند؛ یا وسط روضه در حالی که همه دارند گریه می کنند، سلام می کند؛ این شخص معلوم است که کم دارد، عقل ندارد.

ظاهراً می بینی این شخص عرق دینی دارد. چرا سلام کرد؟ آقا دارد روضه می خواند، وسط روضه، جواب سلام هم که واجب است؛ روضه را رها می کند و جواب می دهد! یا مشغول بحث مهمی است، بحث جدی را رها می کند. از گرد راه رسید، یک دفعه یک چیزی پراند؛ مجلس را به هم زد و حال همه را گرفت. یا فرض کنید که در مجلس نشسته است، دستمالش را درمی آورد و دماغ می گیرد! آقا دارد سخنرانی می کند؛ همه ساکت نشسته اند گوش می کنند. این شخص عقل ندارد؛ نمی فهمد. چرا نمی فهمد؟ چون نمی داند جای هر کاری کجاست؟ باید چکار کرد؟ می خواهی دماغ بگیری، این کار را آرام انجام بده. درست است که برای امام حسین خیلی گریه کردی؛ وقتی اشک از چشم سرازیر می شود، از بینی هم آب سرازیر می شود؛ این امر طبیعی است؛ اما آرام و بی سر و صدا، گوشه ای یا جایی برو این کار را انجام بده. اصلاً فکر نمی کند که الان من کجا و در چه محیط و مجلسی هستم؟ شأن من چیست؟ کلاس من کجاست؟ چکار باید بکنم؟ بعد درباره او می گوید: «این آدم چقدر بی حیاست! در این مجلس اصلاً هیچ کس را آدم حساب نمی کند!» جلو مردم دماغ می گیرد یا فرض کنید سر غذا حرکت های ناجور انجام می دهد.

همین دماغ گرفتن را سر غذا انجام می دهد!! همه دارند غذا می خورند، او دارد رفتارهای نامناسب انجام می دهد. جور در نمی آید، عدل درون آن نیست. عدل یعنی هر چیزی باید در جای واقعی خودش قرار بگیرد. نگاه کن ببین که آن شخص چقدر عقل دارد؛ نگاه نکن چقدر علم دارد. خیلی ها عالم هستند، عالم زیاد داریم اما عاقل کم داریم. یکی از اساتید ما می گفتند: «یک بار خواستم یکی از علما را امتحان کنم؛ ببینم چقدر عقل دارد. یک روز به مرکزی که ما در آن بودیم آمد؛ آن روز مجلس و برنامه سخنرانی بود. ایشان آمده بود تا سخنرانی کند. وقتی که می خواست برود، ما کفش او را برداشتیم، یا خودش که خواست برود دید کفشش نیست. گاهی کفش جابه جا می شود. بعضی ها می آیند خدمت می کنند، کفش ها را برمی دارند و جایی می گذارند که گم نشود؛ هر چه می گردی دیگر آن را پیدا نمی کنی. موقع

رفتن هم آن شخص دیگر نیست که بگوید: «آقا من کفش شما را فلان جا گذاشتم!» از بزرگان، شخصیت‌های معروف و فیلسوف بود؛ مقام علمی بسیار بزرگی داشت، مرد خوبی هم بود، رحمت الله علیه! موقع رفتن مرتب دنبال کفش خود می‌گشت و می‌گفت: «کفش من نیست!» من به او گفتم: «حاج آقا! شما مطمئن وقتی آمدی کفش پایت بود؟!»

الان شما می‌خندید. چرا؟ چون می‌فهمی این حرف شوخی است. دارند با ما شوخی می‌کنند. خیلی عادی است. آدم شوخی می‌کند. می‌گفت: چنان عصبانی شد و گفت: «من؟! من پابرهنه آمدم؟! مگر می‌شود؟!» این شوخی را جدی گرفت. جای شوخی و جدی را نتوانست تشخیص بدهد که این حرف شوخی بود؛ به این حرف باید بخندی و خوشحالم شوی. اما برگشت به من پرخاش و تندی کرد که: «این چه حرفی است که می‌زنی؟!» می‌گفت: «همان‌جا فهمیدم که مثل اینکه علم هست اما از عقل خبری نیست!» اتفاقاً خود این عالم بزرگ اهل شوخی بود، خودش چه شوخی‌هایی می‌کرد! شوخی‌های بی در و پیکر هم داشت.

چون من مدتی خدمت ایشان می‌رسیدم. حالا به هر حال باید می‌فهمید و نهایتاً می‌گفت: «چرا با من شوخی می‌کنی؟!» نباید جدی می‌گرفت. حالا این‌ها مثال است. از این مسائل در زندگی خود ما هم بسیار است. چقدر اختلافات زن و شوهرها با هم سر این است که تو چرا این حرف را به من زدی. درک نمی‌کند که حرفی که او زده است آیا از روی نیت و غرضی زده است یا همین‌طوری یک چیزی از روی شوخی گفته است. می‌خواهم بگویم عقل بعضی‌ها نمی‌رسد، عقلشان کم است. عقل که کم باشد، آن‌وقت از آدم‌ها رفتارهای بی‌حیایی صادر می‌شود، حریم خود را نمی‌شناسد. در نتیجه از این افراد هم نمی‌شود انتظار داشت که دین داشته باشند. بنابراین در مدارس نکته‌ای که خیلی به آن توجه و عنایت خاص دارم و باید در مدارس ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان در مسیر تربیت بچه‌ها به آن توجه کرد این است که روی بچه‌هایی که بی‌حیا هستند خیلی سرمایه گذاری نکنید.

یک مربی در مدرسه، نیرو، توان و امکانات محدودی دارد، ما نمی‌توانیم همه انسان‌ها را اصلاح کنیم. بیماری همه را درمان کنیم؛ نقص‌شان را برطرف کنیم و به همه کمک کنیم. عملاً این کار شدنی نیست. ما توان محدودی داریم. این توان محدود را باید به بهترین نحو و در بهترین جا مصرف کرد. بنابراین برای کارهای عمومی تا اندازه‌ای خوب است نیرو صرف شود، اما همه نیرو و امکانات خودتان را برای کارهای عمومی و عموم بچه‌ها صرف نکنید. در بین بچه‌ها بگردید کسانی را که شایستگی و آمادگی بیشتری دارند پیدا کنید. نگوئید: «ما وظیفه داریم آدم‌های بد را پیدا کنیم و آن‌ها را خوب کنیم!»

خیلی‌ها به این حرف معتقد هستند و آن‌را پیگیری می‌کنند. در این کار هم جدی هستند می‌گویند: «هنر این است که آدم بد را خوب کنید و گرنه آدم خوب که خوب است! شما کاری نکردی. این شخص

خودش خوب بوده است!» این حرف درستی است، اما در جای نادرستی به کار می‌رود. شما سعی کنید در مسیر تربیت آدم‌های خوب را که زمینه‌های مساعد و مناسب، خانواده خوب و مستعد دارند، از هر جهت استعدادها را خوب و بالا دارند و مخصوصاً بی‌حیا نیستند، پرده‌ری نمی‌کنند و حریم را نمی‌شکنند یعنی فهم و شعور دارند، درک می‌کنند و می‌فهمند که با چه کسی سر و کار دارند، با چه کسی باید چگونه برخورد کنند، روی این افراد سرمایه‌گذاری کنید.

هر اندازه که روی این افراد سرمایه‌گذاری کنید، در کنار آن‌ها دیگران هم بهره می‌برند، اما اگر نیرویتان را روی بچه‌هایی متمرکز کردید که ارزش سرمایه‌گذاری ندارند، فقط توان خود را هر داده‌اید؛ افرادی که اگر روی آن‌ها کار کنید به این زودی‌ها جواب نمی‌دهد، باید چقدر با این شخص کار کنی که شاید جواب بدهد؛ خانواده میزانی هم ندارد، هر چه هم روی او کار کنی، وقتی خانه می‌رود، تمام زحمات‌های شما را خنثی می‌کند. پدر و مادر اصلاً مایل نیستند که بچه‌شان آدم شود. فرض کنید این بچه استعداد، شایستگی و آمادگی هم دارد اما هرچه شما روی او کار می‌کنی وقتی به خانه می‌رود خنثی می‌شود. برای این بچه‌ها زیاد وقت نگذارید، نیرو مصرف نکنید. ما نیرو و امکانات نداریم؛ نیرو کمی داریم که باید صرف آدم‌های به‌دردبخور شود تا تعداد نیرو زیاد شود. ما باید نیرو بسازیم؛ نباید یک عده مصرف‌کننده تولید کنیم که مصرف‌کننده‌های خوبی باشند.

مثلاً ماکارونی تولید کنیم و بدهیم بخورند. باید کارخانه کارخانه‌سازی بسازیم. در نهایت هم سر از ماکارونی و پفک در می‌آورد!! کارخانه‌هایی که در حال حاضر به آن فناوری و تکنولوژی می‌گویند. در مدارس انسان‌هایی را بسازید یعنی بگردید بچه‌های مستعد و آماده را پیدا کنید؛ کسانی که هرچه به آن‌ها می‌گویید چیزی اضافه‌تر بفهمد. شما یک کلمه می‌گویید او ده کلمه از این یک کلمه می‌فهمد اما به بعضی‌ها باید ده کلمه بگویید تا یک کلمه‌اش را بگیرد. باید بچه‌های مستعد را را شناسایی کنید و روی آن‌ها کار کنید؛ نگویید: «یک نفر است، تعداد کم است! باید جمعیتی کار کنیم، ما باید تعداد وسیعی از افراد جامعه را تحت پوشش فرهنگی قرار دهیم!» اگر تعداد وسیعی از افراد جامعه را می‌خواهید تحت پوشش فرهنگی قرار دهید، باید از این‌جا شروع کنیم.

یکی یکی باید شروع کنی. یک نفر را درست کن! یک امام خمینی بود که یک مملکت را یک‌دفعه دگرگون و متحول کرد؛ انقلابی را برپا کرد که انقلاب‌های مختلفی را به دنبال داشت. انقلاب فرهنگی، اقتصادی و ... همه چیز زیر و رو شد. یک نفر بود. حالا کسی که این یک نفر را درست کرده است، مرحوم شاه آبادی، مرحوم شیخ عبدالکریم حائری یا ... هر کس که بوده است همگی برای این یک نفر وقت گذاشتند. دیدند او استعداد دارد، مهیا است. اگر شما آن‌ها را می‌دیدید، می‌گفتی: «چرا؟ چکار می‌کنی؟ صبح تا شب فقط یک نفر پیش شما می‌آید درس بخواند!؟» درس‌شان این‌گونه بود. یک نفر می‌آمد، آن

هم امام بود. البته اول دو نفر بودند، بعد یک نفر از آن‌ها ول کرد رفت. همین یک نفر باقی ماند. آقای شاه آبادی می‌توانست بگوید: «چرا باید برای یک نفر وقت بگذارم! من می‌توانم کلی کار انجام بدهم!» به دانشگاه یا تلویزیون برود و برنامه اجرا کند! این همه کار خوب است! اگر به تلویزیون رفت و برنامه تلویزیونی اجرا کرد، مراجعاتش چگونه می‌شود؟ مراجعات گسترده‌ای پیدا می‌کند. دیگر فرصت نمی‌کند با عده‌ای بنشیند کار خصوصی یا کار علمی عمیق دقیق انجام دهد، عالم یا مجتهد درست کند چون اصلاً فرصت نمی‌کند. مردم آنقدر برای استخاره گرفتن تماس می‌گیرند. البته مقصر خود شما هستید. می‌گویید: «هر موقع استخاره خواستی، تلفن این آقا را بگیر برای استخاره انجام می‌دهد، کارش درست است! تعریف می‌کنید که: «استخاره‌هایش ردخور ندارد! حرف ندارد! به خال می‌زند!» هرچه که تعریف کنی و شماره بدهی که استخاره بگیرند، وقتی که باید صرف شما شود کمتر می‌شود. الان من چقدر باید کار و مطالعه کرده باشم و آمادگی داشته باشم که بتوانم برای شما صحبت کنم؛ چیزی بگویم که به درد شما بخورد.

به همین نسبت هر چه با من تماس بگیرند و استخاره بخواهند، وقت و نیرویی را که باید صرف مطالعه کنم، صرف استخاره گرفتن می‌شود. نگویید: «کاری ندارد! قرآن را باز می‌کند!» شما حساب کن پنج دقیقه به پنج دقیقه زنگ بزنند تا می‌آیی مطالعه کنی، باید بروی گوشی برداری. طرف تماس گرفته است می‌گوید: «دو دفعه زنگ زدم، چرا جواب من را نمی‌دهی؟! من یک استخاره می‌خواهم. اگر می‌خواهی جواب من را ندهی، بگویند که جوابم را نمی‌دهید!» من اگر گوشی را بردارم که بگویم: «جواب نمی‌دهم!» همان بهتر که استخاره بگیرم. البته تقصیر شماست که به این و آن می‌گویی: «اگر استخاره خواستی زنگ بزن!» نمی‌شود جواب ندهم! یک عده هستند که واقعا احتیاج دارند. استخاره مشکلش را حل می‌کند. گیر کرده است، کارش با استخاره راه می‌افتد. او را چکار کنم؟! تعداد مراجعین وقتی بالا رفت، به‌طور طبیعی دیگر شما نمی‌توانی. نیرویی شما تقسیم و پخش می‌شود.

کسانی که در مدارس مربی و مشاور هستید و تدریس می‌کنید به این مسائل خیلی توجه کنید. مثل این است که شما یک پارچ آب داشته باشید. مثلاً پانصد یا هزار دانش‌آموز تشنه و یک پارچ آب داری. این‌ها را چکار کنی؟ اگر بخواهی شروع کنی، همه تشنه هستند، بعضی از آن‌ها می‌فهمند که تشنه هستند و می‌فهمند که پ به این آبی که در دست شماست احتیاج دارند اما خیلی از آن‌ها نمی‌فهمند. مثلاً پانصد نفر ده نفر می‌فهمند اما چهارصد و نود نفر نمی‌فهمند. اگر این آب را در لیوان بریزی و به دست آن چهارصد و نود بدهی، نگاه می‌کند که: «این برای چیست؟ چرا این را به من دادند؟!» بعضی‌ها می‌گویند: «خدا این آخوندها را برای چه خلق کرده است؟! این‌ها از جان ما چه می‌خواهند?!» لیوان آب را نگاه می‌کند، می‌گوید: «چرا به من داده است?!» آن را دور می‌ریزد. حالا شما یک پارچ آب بیشتر نداری، با زحمت یک لیوان پر آب به او دادی که به او محبت کره باشی. گفتی: «چون تو را دوست دارم، خیلی به

تو علاقه دارم، می‌دانم تو تشنه هستی، این هم آب، بخور!» اما آن‌را دور می‌ریزد! چه کسی در این‌جا ظلم کرده است؟ کسی که آب را دور ریخته است ظلم نکرده است چون نمی‌فهمد؛ عقلش نمی‌رسید. این شما هستید که ظلم کردید. این لیوان آب را نباید به دست او می‌دادی.

نباید نیروی خود را صرف او می‌کردی. بگذار شرایط و موقعیت مناسب شود و تعداد نیروها بالا برود. اجازه دهید هر کسی هر کجا که هست، او را در مسیر حرکت بدهند و به جلو ببرند. نباید بگویید: «این افراد احتیاج ندارند!» چرا، احتیاج دارند؛ خیلی هم بیشتر احتیاج دارند اما من و شما این توان را نداریم که دست همه را بگیریم. یک پارچ آب بیشتر نیست. به اندازه همین ده نفری که احساس تشنگی می‌کنند آب وجود دارد. یک لیوان آب به او می‌دهی، همه را می‌خورد؛ خدا را هم شکر می‌کند. این شخص چقدر فرق می‌کند با کسی که وقتی یک لیوان آب دست او می‌دهی، یک ذره از آن می‌خورد و باقی آن‌را دور می‌ریزد یا اصلاً نمی‌خورد؛ همان اول همه آب را دور می‌ریزد. مثلاً لوح‌های فشرده جلسات را در اختیار همه قرار بدهیک. چون خیلی دوست داریم که همه فهم پیدا کنند، همه چیز را بدانند و با دین آشنا شوند، به و انسانیت برسند و وارد در بهشت شوند، به خیابان برویم و از دم به هر کسی که رسیدیم یک لوح فشرده بدهیم و بگوییم: «این لوح فشرده برای شما، آن‌را گوش کن!»

آیا همه گوش می‌کنند؟ نه! ما چقدر باید روی مقدماتش کار کنیم! گاهی مشکل در نطفه است؛ باید از نطفه شروع کنیم. شما دارید در دبیرستان کار می‌کنید، اما این دانش‌آموز در راهنمایی مشکل داشته است یا در راهنمایی داری با او کار می‌کنی اما در دبستان مشکل داشته است. در دبستان داری با این دانش‌آموز کار می‌کنی اما او در پیش دبستانی و مهد کودک مسائلی برای او پیش آمده و این مشکل را پیدا کرده است؛ در پیش دبستانی داری کار می‌کنی اما موقعی که نطفه‌اش منعقد شده یا در رحم مادر بوده یا زمانی که شیر مادر می‌خورد، شیر مادر بر او اثر گذاشته است. این شخص بد نیست؛ خوب، قابل هدایت و اصلاح است اما موانعی بر سر راه هدایتش وجود دارد که بنده و جناب‌عالی توان برطرف کردن این موانع را نداریم. هر کسی هم باید یک بخش و گوشه‌ای از کار را بگیرد. آن کاری که از من برمی‌آید، از شما بر نمی‌آید. کاری که از شما برمی‌آید، از من بر نمی‌آید. هر کسی به سهم خودش باید یک گوشه کار را بگیرد. باید انرژی‌مان را روی کاری که اهم است متمرکز کنیم. نباید نیروس خودمان را روی همه کارهایی که درست است پخش کنیم. اسم این کار عقل است؛ باید عقل را رعایت کنی.

یعنی جایگاه واقعی هر چیزی را بشناسیم. عقل را تعریف کردیم که قوه تشخیص جایگاه واقعی هر چیز و قوه تشخیص عدل را عقل می‌گویند. کسانی که حیا ندارند، با دین خیلی فاصله دارند. روی این افراد خیلی سرمایه‌گذاری نکنید. کسانی را هم که دارید روی آن‌ها سرمایه‌گذاری می‌کنید با این اشخاص قاطی نکنید. این هم مسأله مهمی است. شما می‌خواهید محدوده کارتان را وسیع و گسترده کنید،

می‌خواهید همه استفاده کنند اما نمی‌شود. همان دو یا سه نفری هم که داشتند استفاده می‌کردند، دو نفر دیگر را که کنار آن‌ها آوردی، پنج نفر می‌شوند اما این دو نفر نمی‌گذارند که آن سه نفر استفاده کنند. در کلاس‌های مدرسه بچه‌های شیطان را کنار بچه‌های آرام و ساکت می‌گذارند؛ بچه‌های تنبل را کنار بچه‌های زرنگ می‌گذارند که این بچه‌های تنبل هم زرنگ شوند، در حالی که قانون انسان‌شناسی برعکس است.

بچه‌های تنبل روی بچه‌های زرنگ اثر می‌گذارند؛ بچه‌های شیطان روی بچه‌های آرام و ساکت اثر می‌گذارند چرا که جاذبه دنیا، شیطان و هوای نفس بیشتر است. آیا تعداد عاقل‌ها بیشتر است یا تعداد بی‌عقلان؟ تعداد آدم‌های فهمیده بیشتر است یا تعداد آدم‌های نفهم؟ اگر شما تعدادی از بچه‌های خوب، درس‌خوان، فهمیده، عاقل، دانا، با ادب و با حیا را کنار آنفولانزای مرغی بیندازی؛ همه مبتلا می‌شوند. «یک بز گر گله را گر می‌کند» باید این‌ها را از هم جدا کرد. حالا امکانش را دارید یا ندارید؟ گاهی در نظام آموزش و پرورش به این مسائل به شکل خیلی وسیع، کلی و عمومی نگاه می‌کنند. دیگر کاری ندارند به این‌که این خانواده کیست؟ آیا بچه خوبی تربیت کرده و تحویل مدرسه و شما داده است؟ چقدر برای فرزند خود زحمت کشیده و کار کرده است؟ شما او را در کلاس کنار بچه‌هایی می‌گذارید که وضعیت‌شان بر شمر لعنت است! این بچه علیه‌السلام هم به همان لعنت تبدیل می‌شود و زحمت‌های پدر و مادرش را هدر می‌دهد و همه را حرام می‌کند.

شروع جلسه ۳۵ :

بحث ما در این باره بود که بالاخره چه باید کرد و برای رسیدن به ایمان چه راهی را باید طی کنیم؟ ایمان دو مرحله دارد: مرحله عشق و مرحله زهد؛ عشق به خدا و زهد از غیر خدا؛ رغبت و محبت تام به خدا و بی‌رغبتی و بی‌محبتی تمام به غیر خدا؛ دل را از محبت غیر خدا خالی کنیم و از محبت خدا پر کنیم. خب راه چیست؟ بیان کردیم که راه آن اطاعت از خداست. اگر کسی در مسیر اطاعت خدا قرار گرفت یعنی عملی همراه با قصد اطاعت و قربت انجام داد، موجب می‌شود که یاد خدا در درون او زنده شود. اگر هر کاری که خواستی انجام بدهی، با نام و یاد خدا و برای خدا شروع کردی؛ «کل امر ذی بال لم یبدأ بسم الله فهو أبترا!» «بسم الله الرحمن الرحیم» گفتی؛ «من قرأ بسم الله الرحمن الرحیم کتب له بكل حرف خمس آلاف حسنة.» چقدر برای نام خدا ثواب وجود دارد. اول هر کاری که می‌خواهی انجام بدهی با نام خدا و با بسم الله شروع کن. معنای این جمله چیست؟ معنایش این است که در طول شبانه روز یاد خدا را در دل خود زنده نگهدار.

این کار موجب می‌شود که شما محبت غیر خدا را از دل خود خالی کنی و محبت خدا در دل شما پر شود. اگر در انجام هر کاری خدا را در نظر گرفتی، این عمل شما عبادت محسوب می‌شود و موجب تقرب

شما به حق تعالی می‌شود. تقرّب معنوی به معنای نزدیکی معنوی و نزدیکی قلب شماس. «إِنَّ اللَّهَ معنا» خدا به ما نزدیک است؛ «هو أقرب اليه من حبل الوريد» اما ما از خدا دور هستیم. ما باید کاری کنیم که همان‌گونه که خدا به ما نزدیک است و ما را می‌بیند، ما هم خدا را ببینیم و به خدا نزدیک شویم. نزدیکی ما به زنده نگه داشتن یاد خداست. بنابراین در ناحیه نظر بیان کردیم که چگونه باید یاد خدا را زنده نگه داریم؟ به هرچه نگاه می‌کنی، خدا را ببینی! «ما رأيتُ شيئاً إلا و رأيت الله قبله و بعده و معه» در ناحیه عمل هم هر عملی که انجام می‌دهیم به‌گونه‌ای باشد که اطاعت خدا بر آن صدق کند. اصلاً ما جز برای همین خلق نشده‌ایم. خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون.» من جن و انس را خلق نکردم مگر برای این‌که در عالم خلقت، من را عبادت و اطاعت کنند. یعنی هدف از خلقت ما همین بوده‌است که مسیری را طی کنیم که یاد خدا را در ما زنده نگه دارد، ما را به سعادت، کمال و ایمان برساند؛ به آن بهشت برسیم که به ما وعده داده شده است و با همه وجود و فطرت خود تشنه آن هستیم.

خداوند متعال در جای دیگر می‌فرماید: «أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و أولى الامر منكم.» خدا را اطاعت کنید. اطاعت خدا در تمام اعمال واجب است؛ نفرمودند که وقتی خواستی نماز بخوانی از خدا اطاعت خدا. دقت کنید! این بحث مهمی است. نفرمودند موقع روزه گرفتن در ماه رمضان از خدا اطاعت کن بلکه «أطيعوا الله» مطلق است. «أطيعوا» فعل امر در مقام واجب کردن است و بالاتفاق همه قائل هستند که خداوند متعال در اینجا دارد تکلیف به اطاعت را بر عهده مکلفین و عباد خود می‌گذارد که اطاعت خدا بر همه شما واجب است. اطاعت خدا در کجا و در کدام عمل و کار واجب است؟ قید ندارد، در همه جا واجب است. آب هم که خواستی بخوری، باید اطاعت خدا بر آن صدق کند. که اگر از شما بپرسند: «چرا آب می‌خوری؟» بگویی: «برای این‌که حرام نیست. خدا آب خوردن را حرام نکرده است. چون اگر حرام کرده بود نمی‌خوردم!» تا گفتی چون حرام نیست و خدا حلال کرده است، به این قصد قربت می‌گویند. شما قصد قربت دارید یعنی انگیزه شما از این عمل، الهی شد.

قصد قربت و تقرّب کار مشکلی نیست. آب خوردن با قصد قربت خیلی آسان است. اگر به کسی بگویند: «چرا آب می‌خوری؟» بگوید: «چون شراب دم دستم نبود، گفتم این آب را بخورم فعلاً تشنگی‌ام را برطرف کند تا بعد!» در این قصد قربت نیست. اما در حال خوردن آب بودی و از تو بپرسند: «چرا آب می‌خوری؟» می‌گویی: «اگر شراب بود نمی‌خوردم چون آب است دارم می‌خورم!» به همین قصد قربت می‌گوییم یعنی این شخص در صدد و مقام امتثال و اطاعت از حق تعالی است. چرا اینجا نشسته‌ی؟ بررسی کن ببین که در نهایت به کجا می‌رسد؟ آیا به خدا می‌رسد؟ اگر به خدا رسید، جوابی که در پاسخ به این سوالات می‌دهی مثلاً این است که: «این‌جا نشسته‌ام که اطلاعاتم اضافه شود!» چرا می‌خواهی اطلاعات اضافه شود؟ گاهی می‌گویی: «می‌خواهم پز بدهم! می‌خواهم اطلاعاتم اضافه شود تا در

مجالس سخنرانی کنم و خودی نشان بدهم! یا می‌خواهم از طریق این اطلاعات سر مردم را شیره بمالم!»

خلاصه همین کارهای زشت و ناپسندی که در آن خدا نیست. به این کارها اغراض غیر الهی می‌گوییم. گاهی می‌گویی: «می‌خواهم اطلاعاتم اضافه شود تا در مقام عمل براساس آنچه که فهمیدم درست عمل کنم.» اگر گفتیم: «چرا می‌خواهی درست عمل کنی؟» نهایتاً به این‌جا رسیدی که اگر درست عمل کنم، سعادت و کمالم تضمین می‌شود؛ می‌خواهم وارد در بهشت شده و بهشتی باشم! چون خدا دوست دارد که من این کار را انجام بدهم و رضایت و خشنودی خدا در این است.» می‌گوییم: «چرا تحصیل علم می‌کنی؟» مستقیماً می‌گویی: «چون خدا فرموده است: «طلب العلم فريضة على كل مسلم و مسلمة.» گاهی مستقیماً به به خدا وصل می‌کنی، می‌گویی: «خدا گفته است دوست دارم» «کن عالماً أو متعلماً.» گاهی می‌گویی: «می‌خواهم درس بخوانم که عالم شوم یا...» چیز دیگری را مطرح می‌کنی. اگر گفتیم: «چرا دانشگاه می‌روی؟» گاهی می‌گویی: «چون درس خواندن وظیفه است!» گاهی هم می‌گویی: «درس می‌خوانم تا مدرک بگیرم!»

خب از خودت بپرس: «چرا باید مدرک بگیرم؟» می‌گویی: «باید مدرک بگیرم که شغل مناسبی پیدا کنم!» چرا می‌خواهی شغل مناسبی پیدا کنی؟ برای این‌که درآمد خوبی پیدا کنم. درآمد خوب را می‌خواهی چکار کنی؟ برای این‌که به وظایف، تکالیف و کارهایی که خدا تعیین کرده است عمل کنم. می‌خواهم ازدواج کنم چون خدا گفته است ازدواج کن. به خدا رساندی. اگر به خدا رساندی، این درس خواندن و دانشگاه رفتن شما، عبادت می‌شود اما اگر سر از خدا در نیاورد، فقط گفتی: «درس بخوانم که مدرک بگیرم؛ مدرک بگیرم که شغل پیدا کنم؛ شغل پیدا کنم که پول دربیاورم؛ پول دربیاورم که زن بگیرم، ماشین بخرم، خوب بخورم، خوب بخوابم و...» خب این کارها را انجام دادی که بعد چکار کنی؟ می‌گویند: «همین دیگر؟! خوب بخورم، کیف کنم و صفا کنم!» بنابراین کارهای شما از محدودهٔ عالم دنیا بالاتر نرفته است و در نتیجه شما در مقام اطاعت نیستی.

«أطيعوا الله» را امتثال نکردی. اما اگر کارهای خود را در نهایت به خدا رساندی، آنگاه در مقام اطاعت هستی! این کار احتیاج به فکر دارد. باید جلسه‌ای باشد که شما را وادار به فکر کردن کند. کار موعظه همین است که ما را وادار به فکر کردن می‌کند. فکر کن که چکار می‌کنی؟ کجا می‌خواهی بروی؟ مقصدت کجاست؟ یادت نرود کجا می‌خواستی بروی؟ اول کار را با قصد و قربت شروع کردی اما وسط کار چه شد؟! حواست پرت نشود. این قطاری که سوار شدی و می‌خواستی مشهد بروی، نکند وسط راه پیاده شوی! کار موعظه و تذکر این است که مرتب یادآوری می‌کند. چه چیزی را یادآوری می‌کند؟ هدف و

مقصد را یادآوری می‌کند. می‌گوید: «گم نشو. یادت نرود! حواست پرت نشود!» ما به موعظه و تذکر احتیاج داریم.

خودت فکر کن و واعظ درونی داشته باش، بنشین فکر، محاسبه و بررسی کن که چکار دارم می‌کنم؟! کارهایی که دارم انجام می‌دهم برای کیست؟ برای چیست؟ چندین ساعت پای کامپیوتر می‌نشینم در صفحات اینترنت پرسه می‌زنی چه شد؟! چکار کردی؟! به کجا رسیدی؟! در این مدت که در این صفحات گشتی، چه کار کردی، چه شد؟! به کجا رسیدی؟! چکار می‌خواهی انجام بدهی؟ دنبال چه می‌گردی؟ گاهی خود این کار برای شما به ارزش تبدیل شده است. می‌پرسیم: «دنبال چی می‌گردی؟» می‌گوید: «دنبال چیزی نمی‌گردم اما دوست دارم فقط بگردم. اصلاً خود گشتن شده برای من انگیزه و هدف شده است. می‌گوییم: «چرا غذا می‌خوری؟» می‌گویی: «برای این‌که سیر شوم!» گاهی هم می‌گویی: «به خاطر این‌که خود غذا خوردن را دوست دارم!» یعنی غذا خوردن، خدای من شده است. هدف آن است که مقصود به ذات است؛ وسیله آن است که مقصود به غیر است. مقصود به ذات است یعنی شما او را برای خودش می‌خواهی. به این هدف می‌گویند.

حالا ببین در زندگی چند هدف داری؟ اهدافی که شما داری آیا خدایی است یا غیر خداست؟ همه آنچه را که شما دوست داری، مقصود و مطلوب تو است و دنبال آن هستی، مقصود بالغیر است. آن‌ها را برای چیز دیگر و جای دیگر می‌خواهی. چرا درس می‌خوانی؟ می‌گوید: «درس خواندن را دوست دارم.» این دوست داشتن درس خواندن برای او مقصود به ذات، خدا و حجاب شد. چرا کار می‌کنی؟ خود کار کردن را دوست دارم. این خدا و مقصود به ذات شد. چرا ورزش می‌کنی؟ «ورزش کردن زندگی من است!» در این‌جا مقصود به ذات نیست بلکه وسیله جای هدف را گرفت. چرا راه می‌روی؟ «راه رفتن را دوست دارم. گاهی در جواب این سؤال که چرا راه می‌روی؟ می‌گویند: «می‌خواهم به مدرسه، خانه، مسجد ... بروم!» اما گاهی جواب می‌دهند که: «فقط دوست دارم راه بروم!» گاهی بعضی از افراد به اندازه‌ای در عقیده انحراف پیدا کرده‌اند که می‌گویند: «اصلاً هدف همین است که فقط راه بروی!» البته منظور راه رفتن ظاهری است؛ راه رفتن سیر و سلوک نیست. می‌گوید: «ما اصلاً قرار نیست به جایی برسیم. فقط باید راه برویم!» این زمانی است که اشتباه رخ دهد و وسیله جای هدف را بگیرد.

در زندگی‌ات این مسائل را بررسی کن. به این کار موعظه می‌گویند. کسی باید باشد که شما را وادار به بررسی، فکر کردن، مراقبه، محاسبه و رسیدگی کند؛ «حاسبوا قبل ان تحاسبوا» به حساب خودتان برسید. نگو: «اگر به حساب خودمان نرسیم طوری نمی‌شود! نهایتش این است که دنیا تمام می‌شود! خب بشود!» اگر به حساب خود نرسید، به حساب شما خواهند رسید. این‌گونه نیست که اگر به حساب خودمان نرسیدیم اتفاقی نیفتد. اگر به حسابمان برسیم چیزی گیرمان می‌آید، اما اگر به حسابمان

نرسیم هم چیزی از دست نمی‌رود. اگر به حسابت رسیدگی کردی بهشت است، اگر به حسابت رسیدگی نکردی جهنم است. این‌گونه نیست که بگویی: «یا بهشت هست یا نیست. اگر رفتیم بهشت هم رفتیم!» بلکه یا بهشت یا جهنم است. ما برای رسیدن به سعادت و کمال، باید یاد خدا را زنده نگه داریم. زنده نگه داشتن یاد خدا، اطاعت می‌خواهد؛ اطاعت هم، قصد قربت می‌خواهد. به همین معنایی که بیان کردم قصد قربت اخلاص نمی‌خواهد بلکه صداقت می‌خواهد. توجه داشته باشید، زحمت، معونه و خرج ندارد؛ کار خیلی سختی نیست. همین که گفتم.

چرا این کار را می‌خواهی انجام بدهی؟ چون خدا گفته است، تمام شد به این قصد قربت می‌گویند. اما اخلاص این است که در حالی که محبت غیر خدا در دلت نباشد، کاری را انجام بدهی. بعد از این که شما قصد قربت کردی، در نهایت به اخلاص می‌رسی. اول کار قرار نیست شما آخر کار باشی. الان دل‌های ما مملو از محبت غیر خداست یا هم خدا و هم غیر خدا شریک هستند. کافر مطلق یا مشرک هستیم البته قلبی نه اعتقادی چرا که از لحاظ اعتقادی همه ما مسلمان، شیعه و محب هستیم، اما قلباً یا کافر مطلق یا مشرک هستیم. اگر خیلی خوب باشیم از مشرکین هستیم. یعنی محبت غیر خدا هم در دل‌مان وجود. حالا که محبت غیر خدا در دل‌مان هست، پس آیا ما نباید قصد قربت کنیم؟ نه! قصد قربت می‌کنیم تا محبت غیر خدا کم کم از دل‌مان بیرون برود؛ این دو را با هم خلط نکنید. نگویند: «ما هر کاری که می‌کنیم، فقط غیر خدا درون آن است، پس چرا دیگر بی‌خودی زحمت بکشیم؟! ما نماز نمی‌خوانیم تا وقتی که اخلاص پیدا کنیم!» با این کار هیچ وقت اخلاص پیدا نمی‌کنیم.

باید با قصد قربت و صداقت نماز بخوانی که اگر از تو پرسیدند: «چرا نماز می‌خوانی؟» بگویی: «به‌خاطر این که می‌خواهم به اخلاص برسم!» اخلاص هدف است، وسیله نیست؛ قصد قربت وسیله است. قصد قربت ما را حرکت می‌دهد. موتور محرکه ما همان ایمان است و قصد قربت هم حرکت‌ها، استارت‌ها و گازی است که مرتب فشار می‌دهی. پای خود را روی پدال می‌گذاری و گاز می‌دهی، این گاز خوردنش همان قصد قربت است. انسان به منزله یک ماشین متحرک است که دارد در مسیر هدایت، سعادت و کمال حرکت می‌کند؛ حرکتش ایمانی است. چگونه که این ایمان به وجود می‌آید که ما بتوانیم حرکت کنیم؟

این پدال قصد قربت است که باعث حرکت می‌شود. قصد قربت به منزله پدال گاز است که وقتی شما آن را فشار می‌دهی، گاز می‌خورد و حرکت می‌کند. هرچه بیشتر گاز بدهی، موتور بیشتر کار می‌کند و حرکت بیشتر می‌شود. ان شاء الله در آخر بحث تعریفی از انسان ارائه خواهیم داد که مجموعه این حرف‌ها و بحث‌ها در آن تعریف جامع می‌گنجد که انسان چگونه موجودی است؟ از کجا حرکت می‌کند و به کدام سمت می‌رود؟ مقصد کجاست؟ مبدأ کجاست؟ بستر حرکت او چیست؟ حرکتش چیست؟ چراغ

راهش کدام است؟ فرمان این اعمال کدام است؟ موتور محرک آن چیست؟ تمام این مسائل در مورد انسان هست. باید با همه این مسائل در بحث انسان‌شناسی آشنا شویم و از همه آن‌ها استفاده کنیم.

اگر شما ماشینی داشته باشی که موتور دارد اما چراغ ندارد، خوب هم گاز بخورد، این ماشین بسیار خطرناک است. معلوم نیست کجا داری می‌روی! مانند عرفای عاشق که عقل ندارند، خوب گاز می‌دهند و با سرعت تمام حرکت می‌کنند؛ الان ماشین‌هایی تولید شده است که با سرعت چهارصد و پنجاه کیلومتر در ساعت حرکت می‌کند، کجا دارد می‌رود؟ عقل ندارد. نمی‌داند کجا دارد می‌رود! آیا به سمت دره می‌رود؟ آیا به سمت جهنم می‌رود؟ آیا به سمت بهشت می‌رود؟ کجا دارد می‌رود؟ خبر ندارد. زیر پرچم چه کسی دارد سینه می‌زند؟ نمی‌داند. امامش را نمی‌شناسد. می‌گوید: «اصلاً لازم نیست آدم، مربی، استاد، امام، رهبر، مرجع و پیشوا داشته باشد! مرجع و امام را می‌خواهد چکار کند؟! مهم این است که دل و قلب تو مملو از عشق و محبت باشد!» کار این عشق و محبت چیست؟ شما توضیح بده، موضوع را باز کن.

کار عشق و محبت این است که موتوری که خوب گاز می‌خورد و با سرعت هم می‌رود و امام که چراغ راه است، روشن می‌کند؛ به جاده پروژکتور می‌اندازد، می‌گوید: «نگاه کن کجا داری می‌روی؟! می‌خواهی مکه بروی اما این ره که تو می‌روی به ترکستان است! می‌خواهی به بهشت بروی، صداقت، و حسن انتخاب و عشق داری عقل نداری! دید نداری که کجا داری می‌روی. به عشق بهشت داری به جهنم می‌روی. قبول داریم عاشق بهشت و خدای هستی اما به عشق خدا داری به جهنم و به دامن شیطان می‌روی. کار شیطان همین است که بیاید و کسانی را که عاشق خدا هستند از مسیر خدا منحرف کند و آن‌ها را به سمت جهنم هدایت کند. این جمله: «لا حکم الا لله» یعنی ما امام، رهبر، مرشد، هادی و استاد نمی‌خواهیم! همین‌طوری و سر خود راه بیفتیم حرکت کنیم! اخلاص که کار ما نیست، آخر کار وقتی به اخلاص رسیدیم آن وقت اعمال‌مان براساس اخلاص می‌شود. این حدیث را برای شما بخوانم بعد اگر شد وارد بحث تقلید شویم که البته فرصت نمی‌کنیم.

از امام صادق علیه الصلاة والسلام آمده است که حضرت فرمود: «لا تطلب من الدنيا اربعة فانك لا تجدها و انت لابد لك منها» از دنیا چهار چیز را طلب نکن که پیدا نمی‌کنی در حالی‌که به این چهار چیز احتیاج داری و بدون این چهار چیز می‌مانی. تو برای ادامه زندگی در دنیا، احتیاج به این چهار چیز داری؛ حضرت فرمود یکی از آن چهار چیز «عملاً بلا رياء» یعنی عمل خالص بدون شرک و رياء. اعمالی که انجام می‌دهی دنبال این نباش که بدون ریا و شرک باشد، خالص و مخلصاً برای خدا باشد؛ «فتبقى بلا عمل» چون بدون عمل می‌مانی. یعنی دیگر نباید نماز بخوانی چون تمام نمازهایی که ما می‌خوانیم مملو و آغشته به محبت غیر خداست. این‌جا خوب دقت کنید، در بحثی که بیان کردیم اخلاص با صداقت فرق

دارد البته این دو گاهی در لفظ جای همدیگر به کار می‌روند مثلاً می‌گویند: «با اخلاص نماز بخوان!» که به این معنا نیست که اول اخلاص تحصیل کن بعد نماز بخوان بلکه با صداقت کامل، نهایت تلاش خود را برای رسیدن به اخلاص در نماز انجام بده در غیر این صورت اگر بخواهی با اخلاص نماز بخوانی، نباید هیچ وقت نماز بخوانی؛ «فتبقی بلا عمل» بی‌عمل می‌مانی. راه اخلاص از این جا می‌گذرد. اگر خسته شدید صلواتی مرحمت کنید. اگر بخواهیم این بحث را تمام کنیم دیر است؛ کار می‌برد. فرمودند بحث کنید ما هم مایل بودیم بحث کنیم، پس بحث می‌کنیم.

اطاعت خدا موجب کمال ما می‌شود و یاد خدا را در ما زنده نگه می‌دارد. آیا می‌شود شما کاری را که برای غیر خداست یعنی خدا از انجام آن راضی نیست، به یاد خدا و با قصد قربت انجام بدهید؟ این را در جلسه گذشته به طور مفصل بحث کردیم که معنای قصد این نیست که شما الفاظ قصد را از ذهن خود عبور بدهی یا بر زبان خود جاری کنی. قصد در واقع تصمیم واقعی شماست. کسی که می‌خواهد خدا را اطاعت کند، باید بداند خدا از چه کاری راضی و از چه کاری راضی نیست. علم به حرام و حلال، علم به احکام، تکالیف شرعی و الهیه می‌خواهد. منهای فقه و تکالیف شرعی، طی کردن مسیر تکامل برای البلاء ممکن است که البته «أكثر أهل الجنة البلاء» این مسأله هم هست. کسی که واقعاً نمی‌فهمد و آنقدر ابله و نادان است که می‌گوید: «من می‌خواهم شش روز مسافرت بروم ولی برای این که نماز را تمام بخوانم قصد ده روز کردم!» در طول این شش روز هم که مسافرت است نمازش را کامل می‌خواند. به این افراد ابله می‌گوییم.

آنقدر نمی‌فهمد که تو خودت می‌گویی: «من می‌خواهم شش روز بمانم!» بعد می‌گویی: «قصد ده روز کردم!!» یعنی چه؟! چگونه می‌شود؟! قصد همان است که گفتی: «می‌خواهم شش روز بمانم!» بعضی‌ها ظاهراً عالم، ملا و باسواد هستند؛ به آن‌ها هم عارف می‌گویند اما حقیقتاً از البلاء هستند، بهشت هم می‌روند. در بهشت هم پر از این البلاء است، هر کسی به اندازه ظرف وجودی خودش، بهشت نصیبش می‌شود. بهشت همه یکی نیست که همه را در بهشت یک نفر ببرند بلکه هر کس به بهشت خودش می‌رود. بهشت البلاء با بهشت عقلا فرق می‌کند. عقل این شخص آنقدر نمی‌رسد که کاری را که دارد انجام می‌دهد، باید خدا هم راضی باشد تا با قصد قربت انجام بدهد. مال حرام را در راه خدا انفاق می‌کند! این چه راه خدایی است؟! در روایت هم آمده است. به این افراد البلاء می‌گوییم.

از مال دزدی، برای امام حسین (ع)، خورشت قیمه درست می‌کند! از این شخص توقع و انتظاری نیست. این‌گونه صداقت دارند اما افراد مستضعف، بله‌اء و سفیه هستند. کسانی که صداقت دارند به بهشت می‌روند منتها به همان بهشت خودشان می‌روند که این بهشت در مقایسه با بهشت کسانی که مقام بالاتری دارند مانند طویله است منتها برای خودشان طویله نیست بلکه برای خودشان بهشت

است. ظرفشان این اندازه است. حالا بعضی هم هستند که به این فهم و درک نرسیده‌اند؛ نمی‌فهمند؛ اگر استعداد باشد آدم می‌فهمد که شما می‌خواهی شش روز بمانی، دیگر چه معنا دارد که قصد ده روز کردی؟! لازم نیست این مسأله را کسی بگوید. نمی‌دانم حالا باید از شما بپرسیم. آیا باید این مسأله ساده را به آدم بگویند؟ این مسائل جزء بدیهیات است. این بدیهیات را هم درک نمی‌کنند! اینها را باید به بهشت خودشان ببرند. به بهشت بله‌اء می‌برند اما انسانی که اهل درک و شعور است می‌فهمد که کاری را که می‌خواهم انجام بدهم نباید خدا از آن ناراضی باشد؛ نباید صبر کنم تا به من بگویند: «ان الله لا يحب الفساد» آیه قرآن است که خدا فساد را دوست ندارد. معلوم است که خدا فساد را دوست ندارد. خدا از فساد بدش می‌آید. به قصد قربت کار فساد انجام می‌دهی. جور در نمی‌آید. برای کسی که نمی‌فهمد عیب ندارد. او را مثل حیوانات در بهشت جا می‌دهند اما برای کسی که می‌فهمد جور در نمی‌آید، در عین حال باز هم می‌خواهد مرتکب شود؛ این‌جا در صداقت او مشکل وجود دارد.

اگر کسی واقعاً در اعمال خود صداقت داشته باشد و در نیتش راست گفته باشد که: «می‌خواهم برای خدا کار کنم» از بله‌اء هم نیست و می‌فهمد؛ دنبال جلب رضایت و خشنودی خدا می‌گردد؛ دنبال این می‌گردد که ببیند خدا از چه کاری خوشش می‌آید و از چه کاری بدش می‌آید؛ به چه کاری را امر کرده و از چه کاری نهی کرده است؛ در این‌جا مسأله تقلید مطرح می‌شود. می‌خواهد ببیند خدا چه دستوری داده است، چه کاری را باید انجام داد، چه کاری را نباید انجام داد؛ می‌خواهد قصد قربت کرده و از مولا اطاعت کند. باید سراغ چه کسی برود؟ در این میان عملکرد عاقلانه چیست؟ می‌دانم خداوند متعال تکالیف، بایدها و نبایدها، حرام و حلال، واجب و مستحب دارد، من این مسائل را از کجا به دست بیاورم؟ از چه کسی باید بپرسم؟ خودم هم نمی‌دانم. هیچ راهی باقی نمی‌ماند جز این‌که به عالم، کارشناس و متخصص مراجعه کنم. همان‌طور که در سایر امور این کار را انجام می‌دهیم.

فرض کنید اگر کسی به بیماری مبتلا شود و نمی‌داند راه درمان آن چیست، باید چکار کند؟ باید به پزشک مراجعه می‌کند. عده‌ای درباره فهم مسائل شرعی می‌گویند: «به قرآن که کتاب خداست مراجعه می‌کنیم! قرآن را باز می‌کنیم ببینیم چه نوشته است یا به احادیث و روایات مراجعه می‌کنیم ببینیم چه نوشته است!» جواب این است که اگر شما قدرت و توان علمی مراجعه به آیات و روایات را داری که بتوانی من حیث المجموع از مجموعه آیات و روایات، وظیفه و تکلیف خود را تشخیص بدهی، تو اصلاً مجتهد و عالم هستی؛ نباید به کسی مراجعه کنی بلکه باید از خودت تقلید کنی. اسم این کار را تقلید نمی‌گذاریم. اما اگر قدرت این کار را نداری، زبان عربی را می‌فهمی، قرآن هم ترجمه دارد، احادیث را هم می‌فهمیم اما قدرت فهم وظیفه و تکلیف از این احادیث و روایات را نداریم؛ مثل این می‌ماند که کسی مریض شود، خودش کتاب پزشکی بردارد و طبق داروهایی که در آن نوشته شده است، برای خود دارو تجویز کند؛ خودسرانه عمل کند و به دکتر مراجعه نکند!

شما به هر پزشکی بگویید، می‌گوید: «این کار غلط است! این کار را نکنید!» می‌گوییم: «چرا؟» می‌گوید: «شما نمی‌فهمید. من که پزشک شدم می‌فهمم! شما یک جا را نگاه می‌کنی اما جاهای دیگر بدن را نمی‌بینی. شما فقط ناراحتی گوارشی خود را حل می‌کنی اما مشکلات عدیده دیگری برای جاهای دیگر مثلاً کبد، کلیه یا قلب خود به وجود می‌آوری. شما دارو می‌خوری که سر درد خوب شود اما هزار و یک جای دیگر عیب پیدا می‌کند. نمی‌دانی، به همه مسائل احاطه نداری، من حیث المجموع این اطلاعات را نداری که بتوانی تشخیص بدهی که این بیمار به چه دارویی نیاز دارد، بهترین دارویی که می‌شود برای او تجویز کرد چیست. بنابراین هیچ‌کس این کار را نمی‌کند، مگر در امور خیلی پیش و پا افتاده که خود پزشکان گفته‌اند: «مجاز هستی مراجعه کنی!» مسائل احکام و شریعت هم همین‌گونه است.

در آیات و روایات، احادیثی وجود که فهم آن بسیار مشکل است؛ آیات متشابه وجود دارد که درک و فهم آن‌ها مشکل است. گاهی ظاهراً به نظر می‌آید که بعضی احادیث با همدیگر قابل جمع نیست، این کار احتیاج به یک متخصص و کارشناس دارد که در این رشته کار کرده باشد و بتواند این احادیث را با هم جمع کند. تقلید، عملکرد عقلایی است. ما باید به کسی که زحمت، کار، تلاش و فکر کرده، درس خوانده و قدرت جمع‌بندی احادیث و آیات و روایات را دارد و نهایتاً بیان تکلیف شرعی کلی الهیه را در رساله‌های عملیه نوشته است، مراجعه کنیم و از او تقلید کنیم. ان شاء الله در جلسات بعد به این برسیم که نحوه و کیفیت تقلید چیست؟ چه اختلافاتی بین علما در باب تقلید وجود دارد؟ هر رساله به‌گونه‌ای است؛ هر مرجع تقلیدی فتوایی داده است و این‌که آیا این اختلافات مشکلی به وجود می‌آورد؟